شعر و سخن

ذکائی بیضائی

جای دارد گر سخن بر طارم اعلا نشیند کز سخن برتر ندانم چیست تا بالا نشیند گر بیارایند صفها از صفوف آفرینش‏ در صف اول سخن جا گیرد و والا نشیند محفلی هر جا بپا دارند بهر عرض معنی‏ نثر اگر بالا گراید نظم ازو اولی نشیند خنگ معنی‏گر کند جولان بمضمار حقایق‏ طبع شیوا بر بر آن خنگ بی‏پروا نشیند کیست شاعر آنکه چون تنها بود بر جمع بیند ور بجمعی نا موافق اوفتد تنها نشیند شعر آن باشد که با لطف کلام و حسن معنی‏ از زبان برخاسته یکرویه بر دلها نشیند شعر آن باشد که با مضمون نغز روحپرور از اثر در مغز همچون نشوهء صهبا نشیند آنکه بیند شعر را با دیدهء بی‏اعتباری‏ از من او را گوسر خود گیرد و بی‏ما نشیند ز اسمان آمد سخن شادان کسی کز پرتو او نفی را بگذارد و بر کرسی الا نشیند فضل و فصل آدم از حیوان سخن خواندند آری‏ زین شرف آدم بر اوج علم الاسما نشیند چون سخن گردد فصیح و کامل و موزون و شیوا شعر گردد وانگهی بر طارم اعلا نشیند از سخنها میتواند پایه هرکس را شناسد عارفی کوبا گروهی کامل و بر نا نشیند آن شنیدی گفته‏اند الشعر حکمه قدر میدان‏ کانچه گوئی حکمت آسا بر دل دانا نشیند آن شنیدی هست بر گنج خرد مفتاح شاعر آنچنان گوکت سخن این گنجرا اهمتا نشیند ساکنان خیمهء قدس معانی بهر شاعر چاربالش کرده‏اند آماده تا آنجا نشیند لیک همت خواهد و توفیق و سعی و جهد و کوشش‏ تا تواند شاعر اندر خیمهء معنا نشیند فرخا ملک محبت خرما اقلیم دانش‏ هر که آنجا راه یا بد فارغ از غوغا نشیند ایخوش آنروشنروان کز پرتو انوار همت‏ اوج دانش جوید و بر عرش استغنا نشیند این بدان گفتم ذکائی تا یقین دارند مردم‏ شعرا گرشیوا شود بر تارک شعری نشیند